

ادبیات و فولکلور آذربایجان

اشاره:

ما هرگز نمی توانیم خدمات عظیم توده‌ی مردم را که به تکامل معنوی نوع بشر کرده اند، ندیده بگیریم. ماکسیم گورکی نویسنده‌ی معروف می نویسد: «توده‌ی مردم نه تنها آن نیرویی است که ارزش های مادی را تولید می کند، همچنین منبع ثمربخش و پایان ناپذیر ارزش های معنوی است».

توده‌ی مردم نخستین شاعران و فیلسوفان و ستایش کنندگان زیبایی و زندگی هستند. فرهنگ و علم همواره از کار و کوشش خلاقه‌ی توده‌ی مردم تغذیه می کند. بسیاری از بزرگ ترین دانشمندان و نویسندگان و هنرمندان و دیگر چهره های برجسته‌ی فرهنگ بشری از میان مردم برخاسته اند. مثلاً بگیرید لومونوسف (Lomonosov) را که ماهیگیرزاده ای بیش نبود و نوتون (Newton) را که دهقان زاده ای گمنام بود.

توده‌ی مردم خالق حماسه های بلند و افسانه های خیال انگیز و ترانه های دلپذیر و رقص های رؤیایی است. هنرمندان بزرگ همیشه زیباترین آثارشان را بر اساس فرهنگ توده (فولکلور) به وجود آورده اند. شعر، موسیقی، داستان و رقص همیشه از فولکلور تغذیه کرده اند و باز خواهند کرد.

صادق هدایت می نویسد: «هنر و ادبیات توده به منزله‌ی مصالح اولیه‌ی بهترین شاهکارهای بشر به شمار می رود، بخصوص ادبیات و هنرهای زیبا و فلسفه و ادیان مستقیماً از این سرچشمه سیراب شده و هنوز هم می شوند».

سازیمین سؤزو

سه منظومه از: سهند

گنجینه‌ی فولکلور آذربایجان به قدری وسیع و متنوع است که سالک این راه را در نخستین قدم‌ها می‌بهدت می‌کند. مثلاً بگیریم «بیایتی»‌ها (ترانه‌های دو بییتی) را که شماره‌ی آن‌ها بالغ بر چند هزار می‌شود. به علاوه از نظر مضمون و مورد استعمال نیز متنوع هستند. آذربایجانی‌ها سر قبر، در عروسی، وقت شادی و غصه، در تنهایی و میان جمع، عاشق برای معشوق، و معشوق برای عاشق، هنگام دوری از یار و دیار و مادر یا فرزند و در مقام پند و اندرز و... بیایتی‌هایی با مضمون‌های مناسب می‌خوانند، همراه موسیقی یا بی آن.

این غنا و تنوع در فولکلور آذربایجان ناشی از چیست؟

به نظر من غیر از ذوق و اندیشه‌ی خلاق توده‌ی مردم که عامل مؤثر در ریشه گرفتن فولکلور تمام ملت‌های روی زمین می‌تواند باشد، از عوامل جغرافیایی و تاریخی و بعضی چیزهای دیگر هم نباید غافل شد. عدم امکان خلق آثار کتبی از دیرباز (به علل جغرافیایی، تاریخی و زبانی) یکی از عوامل بسیار مؤثر غنای فولکلور آذربایجان است. شاعران و گویندگان بزرگ کلاسیک بنا به رسم روز، به فارسی شعر می‌سرودند و نو خاستگان بنا به جبر روزگار و پیدا نکردن ناشر و اغلب برای اینکه زبان ادبی و نوشتن را بلد نبودند و نیستند و....

از کلاسیک‌ها مثلاً نظامی گنجوی را می‌گویم. دوستی فاضل می‌گفت: اغلب امثال و حکمی که علامه دهخدا به نام امثال و حکم فارسی از نظامی نقل

کرده، امثال و حکم آذربایجانی است که نظامی آن‌ها را ترجمه کرده و داخل شعر خود کرده است. البته حقیقت این سخن با تتبع دقیق معلوم می‌شود. راه تحقیق اش هم این است که معلوم داریم آیا امثال و حکم موجود در اشعار نظامی در آثار گویندگان فارسی پیش از او هم بوده است یا خیر؟

توده‌ی مردم اینقدر از ادبیات کتبی دور هستند که حتی اشعار گویندگان متأخر و بزرگی چون «میرزا علی معجز شبستری» و «صابر» رفته رفته صورت فولکلور به خود می‌گیرد. مردم عامی و گاهی حتی باسوادان، بی‌آنکه از نام و نشانی صابر خبر داشته باشند، اشعار او را از حفظ می‌خوانند و خیلی از مصراع‌های او صورت ضرب‌المثل پیدا کرده است. مثل:

او غول منیم دور اگر، او خوتمورام ال چکون! (اگر پسر پسر من است، نمی‌خواهم به مدرسه بگذارمش).

غرض، وقت تحقیق در فولکلور آذربایجان و ادبیات آن بی‌ملاحظه‌ی این عوامل و عکس‌العمل‌های مقابل آن‌ها در فولکلور، نمی‌توان نتیجه‌ی درستی گرفت.

قصه و داستان رکن بزرگی در فولکلور آذربایجان است که خوب است آن‌ها را «داستان‌های خلق» بنامیم.

از نظر اسلوب و محتوی، می‌توان داستان‌ها را چند دسته کرد:

۱- قصه‌هایی که مادرها و مادر بزرگ‌ها و بچه‌ها بلدند. عین افسانه‌هایی که مرحوم صبغی از فولکلور فارسی جمع کرده است. از این دسته ترجمه‌ی بیست و یک قصه زیر عنوان «افسانه‌های آذربایجان» در تبریز چاپ شده است.

۲- قصه‌های عاشقانه که «عاشق‌ها»^۱ در عروسی‌ها و مجالس و قهوه‌خانه‌ها همراه ساز می‌گویند و اغلب مخلوطی از شعر و نثر است. مثل داستان «عاشق غریب». از روی این داستان فیلمی هم (اگر چه بی‌ارزش است) تهیه کرده و در تهران و تبریز نمایش داده‌اند.

۳- داستان‌های تاریخی و رزمی و حماسی و مبارزه با خان‌ها و پاشاها و بیگ‌ها و گاهی آلوده به عشق‌های پهلوانی. مثل داستان‌های معروف کوراوغلو و داستان‌های قدیم تر دده قورقود. داستان‌های «کوراوغلو» از دیرباز مورد توجه آهنگ‌سازان و فیلم‌سازان بوده است. اپرای کوراوغلو نیز سخت دلچسب و مشهور است.

منبع الهام‌گوینده‌ی کتاب مورد بحث همان داستان‌های «دده قورقود» است، چنانکه در مقدمه‌ی فارسی کتاب می‌نویسد: «داستان‌های دده قورقود از قدیم‌ترین و عالی‌ترین نمونه‌های داستان‌های فولکلوریک مردم آذربایجان می‌باشد. این داستان‌ها از نظر ارزش بدیعی، زیبایی و انسجام کلام، جلوه و شکوه صحنه‌ها، بی‌آلایشی و دست‌نخوردگی سجایا و سنن مندرج در آن‌ها با معروف‌ترین داستان‌های حماسی جهان قابل‌سنجش است... داستان‌های دده قورقود که وجود آن‌ها تا یک قرن و نیم پیش بر جهان دانش‌نامکشوف بوده، از یک مقدمه و دوازده داستان (به وی) تشکیل می‌شود.»

«دده قورقود» ریش سفید قوم بوده. آذربایجانی‌ها می‌گویند: انلجه بیلن^۲. وی پهلوانان را نامگذاری می‌کرد، سخنان حکمت‌آمیز می‌گفت و یار و همراز قوم در سوگ و سرور بوده است. اصل کتاب مقدمه‌ای در احوال خود «دده قورقود» و سخنان حکمت‌آمیز او دارد. می‌نویسد: «قورقود اتا اغوز

^۱ - عاشق: نوازنده، خواننده‌ی دوره‌گرد.

^۲ - کسی که به اندازه‌ی همه‌ی قوم خردمند است.

قوم‌نک مشکلی حل‌ایدردی. هر نه ایش اولسه قورقود اتایه طاتشمینجه ایشلمزلردی، هر نه که بیورسه قبول‌ایدرلردی. سوزین طوتب تمام‌ایدرلردی.»^۳ (صفحه‌ی ۳ از جلد اول «کتاب دده قورقود علی لسان طایفه‌ی اوغوزان»- چاپ استانبول- ۱۳۳۲ هجری قمری. مستنسخ: کلیسلی معلم رفعت. انتشارات «آثار اسلامیة و ملیة تدقیق انجمنی»). برای اطلاعات بیشتر فعلاً به جلد دوم همین چاپ یا ترجمه‌های آن به زبان‌های دیگر رجوع کنید.)

گوینده‌ی کتاب حاضر سه داستان از دوازده داستان «دده قورقود» را جامه‌ی دلپسندی از شعر پوشانده است.

اکنون جای آن است که سخن از شعر و شاعران آذربایجان گفته شود: نخست بگویم که نبودن مصون‌های کشیده و بودن خصوصیات دیگر در زبان ترکی، لازمه‌اش این است که شاعر اوزان عروضی را یکسو نهد و فقط اشعار هجایی بگوید. در غیر این صورت کلمه‌ها حالت طبیعی خود را از دست خواهند نهاد. به علاوه شاعر مجبور خواهد شد کلمه‌های اصیل ترکی را که در قالب عروضی نمی‌گنجند، کنار بگذارد و به کلمه‌ها و تشبیهات و استعارات عربی و فارسی روی آورد. یک نظر سطحی به دیوان غزل سرایان بزرگ مثل فضولی و واحد و مقایسه‌ی آن با کتاب حاضر و «بایاتی»ها این نکته را روشن خواهد کرد.

فضولی گوید:

عشق‌دن جانیمده بیر پنهان مرض وار ای حکیم.

^۳ یعنی: دده قورقود مشکل قوم اغوز را حل می‌کرد- هرکاری پیش می‌آمد بدون مشورت با دده قورقود انجام نمی‌دادند. هر چه می‌فرمود قبول می‌کردند. دستور او را به جا می‌آوردند.

خلقه پنهان دردم اظهار انتمه زینهار ای حکیم.^۴

در مصراع اول کلمه های «جانیمده» و «وار» آهنگ طبیعی خود را از دست می دهند. صدای «آ» در هر دو باید کشیده تلفظ شود و گرنه شعر وزن خود را از دست خواهد داد. خواندن جمله‌ی زیر آهنگ طبیعی آن‌ها را نشان می‌دهد:

جانیمدا مرض وار (در تن مرض دارم).

وزن هجایی و حفظ آهنگ طبیعی کلام از خصوصیات بارز اشعار فولکلوریک آذربایجان است. چنانکه از اشعار داستان‌های دده قورقود و کوراوغلو و متل‌ها و چیستان‌ها و بایاتی‌ها و لالایی‌ها و... پیداست، این اشعار می‌تواند بهترین سرمشق برای گویندگان معاصر باشد.

شاعران پیشین شاید زیر نفوذ شعر فارسی و عربی و شاید هم به علت اینکه مضمون غزل در قالب‌های عروضی بهتر پرورده می‌شد. و آن‌ها اغلب غزل می‌گفتند. وزن هجایی را نادیده گرفته‌اند. غیر از غزل سرایان، شاعران دیگری هم مضمون‌های «اجتماعی- انتقادی- فکاهی- سیاسی» را در قالب‌های عروضی عرضه کرده‌اند. مانند صابر و میرزاعلی معجز و حکیم لعلی. بعدها وزن هجا رایج می‌شود و گوینده‌ای مثل «صمد وورغون» مضمون‌های عشقی، انتقادی، اجتماعی و تغزل و... را با هجا و حفظ آهنگ طبیعی واژه‌ها و بی‌آنکه مقید به حفظ تساوی طولی مصراع‌ها و قافی‌های منتظم باشد، بیان می‌کند. شهریار «حیدربابایا سلام» را با همین وزن سرود. و یکی از علل عامه‌پسند شدن آن همین وزن طبیعی‌اش است.

^۴ - یعنی: از عشق در تن مرض پنهانی دارم، ای حکیم، زینهار که درد پنهانم را بر خلق عیان نکنی، ای حکیم

این از نظر شکل و قالب بود. از نظر مضمون نیز چنین تحولی را می‌شود به اختصار بیان کرد.

از غزل سرایان که بگذریم، قدیمی‌ها، مثل گویندگان روزنامه‌ی «ملانصرالدین» و دیگران، بنا به اقتضای اوضاع و احوال و سطح فرهنگ مردم، شعر «انتقادی- اجتماعی- فکاهی- سیاسی» را بیش‌تر باب کردند که اگر «شعر» به معنای دقیق‌اش در نظر گرفته شود، باید آن‌ها را نظم‌های پخته و ماهرانه نام داد. صابر این سبک را به کمال رسانده و بعد از او هر که در این سبک طبع آزمایی کرده. لاجرم متأثر از او بوده. حتا در دیوان میرزا علی معجز با همه‌ی استقلال و تازگی‌هایی که دارد، جای پای صابر دیده می‌شود. امروزه هم در گوشه و کنار آذربایجان- مثلاً مراغه- ناظران سست طبع فراوانی هستند که اشعار صرفاً فکاهی و خیلی کم انتقادی، درخلاف جهت متقدمان- مثلاً انتقاد از خانم‌های آزاد و جوان‌هایی که به مسجد نمی‌روند و...- به تقلید از همان متقدمان می‌گویند و چون دفتر و دیوان متقدمان مهر «کتب ضاله» خورده و دور از دسترس است ناشران پول پرست از خام‌طبعی و بی‌ذوقی مردم استفاده می‌کنند و آن‌ها را هزار هزار چاپ می‌کنند و چه فروشی هم دارند این کتاب‌ها. بعد از کتاب‌های مختلف نوحه (البته به ترکی و در وزن عروض) اینگونه کتاب‌ها پُرفروش‌ترین کتاب‌ها در روستاها و میان شهریان عامی است. شهریار هم این اواخر چند شعر انتقادی، اجتماعی و فکاهی سروده که یکی از آن‌ها به نام «شاطر اوغلان» در صفحه‌ی آذربایجان روزنامه‌ی کیهان چاپ شده است.

در آن سوی ارس عصر صابر و روزگار چنان اشعار گذشت و همه چیز عوض شد و شعر هم...

* * *

شهریار با «حیدربابایا سلام» فصل تازه ای در شعر کتبی آذربایجان گشود. قسمت بزرگی از «حیدربابا» دیگر «شعر» به معنای دقیق کلمه است. تأثیر «حیدربابا» چنان شد که عده ای به تقلید از آن شعر گفتند و چنان تقلیدی که حتا قافیه ها و وزن و شکل و گاهی مضمون را هم از آن گرفتند. البته نزدیک به تمام این اشعار چیزهای بسیار خنکی از آب در آمد (رجوع شود به «یادی از حیدربابا»).

باید گفت قبل از شهریار و بعد از وی گروهی شعر هجایی نیز گفته اند، نهایت اینکه از بد روزگار گمنام مانده اند و شعرشان و خودشان به انزوا نشسته اند، از این میان صاحب دیوان «کوشن» را می توان نام برد.

اکنون گوینده ی «سازیمین سوزو» (نوای ساز من) اثر خود را در معرض قضاوت گذاشته است. اگر چه این ظاهراً اولین اثر گوینده است که به دست مردم می رسد، اما پختگی و انسجام کلام او نشان می دهد که سال هاست دست اندر کار است و کم کسی نیست.

چنانکه گفته شد، شاعر موضوع منظومه هایش را از داستان های دده قورقود گرفته و در ضمن اینکه ساختمان کلی و اسلوب و خصوصیت های لفظی داستان ها را حفظ کرده، هر جا که میسر شده بادبان خیال را برافراشته و به دریای بیکران احساس و نکای انسانی زده است. (مقدمه ی ترکی)

«شاعر برای اینکه بتواند احساسات و آرزوهای مکتوم در داستان ها را بیش تر جلوه گر و چشمگیر کند و با دید اجتماعی و فلسفی به آن ها بنگرد در آغاز هر منظومه یک مقدمه (پرولوگ) و در آخر یک مؤخره (اپیلوگ) افزوده است...

«شاعر در مقدمه های خود از فلسفه ی حیات و تلاش انسان برای رسیدن به «پری زیبای حقیقت نام» از همان روزهایی که وی خود را شناخته است،

عمیقاً سخن می‌راند. قبل از هر چیز به هستی و حیات انسان نه به صورتی رو به خاموشی و سکون، بلکه به صورتی که دایم در تغییرپذیری و تحرک است، نگاه می‌کند و نشان می‌دهد که این تغییر و تحرک کورکورانه و خود بخودی نیست و...» (مقدمه‌ی ترکی).

موضوع منظومه‌ها هر چه می‌خواهد باشد، همه‌ی آن‌ها یک چیز مشترک دارند و آن ستایش انسان و روشنایی و نیروهایی است که در آن‌ها مستتر است.

روشنایی را چنین می‌ستاید:

هله ده، هله ده بیزیم ینرلرده

ساده انسانلارین آندی چیراقدیر.

خلقین آراستیندا کئنده، شهرده،

مقدس ینرلرین آدی اوچاقدیر.

* * *

ایشیقدان دوغورسا، ایستیلیک، ایستک،

قارانلیقدان دوغور، سویوق، آلدانیش.

محبت آختاران، انسانلیق دنمک،

اونا باش اندیرمیش، بونو قارقامیش. (ص ۳۷)

ترجمه‌ی فارس:

هنوز و هنوز در سرزمین ما، انسان‌های پاک نهاد به چراغ قسم می‌خورند. مردم در روستا و شهر، مکان‌های مقدس را «اجاق» می‌نامند.

اگر گرمی و عشق از روشنایی بزیاید، سردی و ناباوری از تاریکی می‌زیاید. می‌توان گفت که خواستاران محبت و انسانیت، بیش آن یکی سرخم کرده و این یکی را نفرین کرده اند.

* * *

و انسان را چنین می‌ستاید:

حقین- حقیقتین باغچاسی هرواخ،

انسانلا گول آچیر، انسانلا سولور.

ان بویوک حقیقت انساندیر آنجاخ

انسانسیز حقیقت اولسا، کوراولور. (ص ۲۴)

ترجمه‌ی فارسی:

باغ حق و حقیقت مدام، همراه انسان می‌شکند و با اوست که پژمرده می‌شود. بی شک بزرگ‌ترین حقیقت انسان است. حقیقت بدون انسان، کوری بیش نیست.

شاید بهتر باشد که موضوع منظومه‌ی اول به اختصار بیان شود تا اندیشه‌ی «گستاخ و مبارزه جو»ی شاعر هم بهتر نمایان شود:

«دلی دومرول» سرکرده‌ی ایل و پهلوان بیبک از ناله و شیون مردم در

مرگ جوانی از خودشان غضبناک می‌شود و می‌گوید:

مره ارلر، نه کیشی دیر

دندیگینیز عزراییل؟

نه اوچون او غافل غافل

انل ایچینه قیزقین ساللا،

یاخشی، یاخشی ایگیدلرین

یاخالیب، جانین آلا؟ (۶۳)

ترجمه ی فارسی:

آهای جوانمردان، کیست این عزراییل که می‌گویید؟ برای چه ناگهانی در ایل کشتار راه می‌اندازد، و مردان برگزیده‌اش را به دام می‌اندازد و جان‌اشان را می‌گیرد؟

بعد قسم می‌خورد که «عزراییل سرخ بال» را خواهد کشت و انتقام آن همه جوانان ناکام و مردان را از او خواهد گرفت. خداوند، گستاخی و کفر گفتن بنده‌اش را خوش نمی‌دارد و به عزراییل فرمان می‌دهد که جان «دومرول» را بگیرد. عزراییل بصورت پیرمردی خوف‌انگیز پنهانی وارد اتاق دومرول می‌شود. دومرول تا شمشیر می‌کشد که او را بکشد، عزراییل کبوتری می‌شود و از پنجره در می‌رود. بعد در بازگشت از شکار، اسب دومرول را رم می‌دهد و دومرول را بر زمین می‌افکند و روی سینه‌اش می‌نشیند که بکشدش. داستان پس از فراز و نشیب چندی با میانجیگری «عشق و محبت» زن جوان دومرول تمام می‌شود و دومرول بر مرگ پیروز می‌شود.

ترس انسان از مرگ- مرگ ناگهانی و ناجوانمرد- همراه با غروری به عظمت کوه‌ها و تپش‌های دل‌میلیون‌ها انسان از همان پیدایش تاکنون، در این منظومه تصویر شده است. ترس و غرور و تلاش و عشق «ذلی دومرول» صورت اساطیری دارد و متعلق به همه‌ی انسان‌ها در طول تاریخ است، سرگذشت «ذلی دومرول»، «گیل‌گمش» قهرمان اساطیری معروف را به یاد می‌آورد، که هر دو با «مرگ» در می‌آویزند.

هر سه منظومه در وزن هجایی است. شاعر مقید نشده است که در سراسر منظومه وزن واحدی را تعقیب کند و طول مصراع‌ها را یکسان نگه دارد.

سراینده کلمه های اصیل بسیاری در شعرش آورده که در مکالمه‌ی عامه به کار نمی‌رود. همین کار شاید باعث شود که خواننده در نظر اول منظومه‌ها را روان نخواند و آسان بفهمد، اگرچه بعضی لغت‌ها را در آخر کتاب توضیح داده است. البته این، گناه شاعر نیست، گناه خواننده است که کتاب کم‌تر خوانده و لغات شعری و ادبی را از یاد برده.

به عقیده‌ی من آن شور و هیجان و حال شعری و صمیمیتی که در منظومه‌ی اول نهفته است، در آخری‌ها- بخصوص منظومه‌ی دوم- نیست. گویی که این دو را به سفارش گفته و در آن یکی دنبال خواسته‌ی دل خود رفته است. کاش که دیگر از این سفارش‌ها- اگر درست حدس زده باشم- به او نشود وگرنه، شعرش صفا و صمیمیت خود را از دست خواهد داد و فقط نظم‌های محکمی خواهد شد با یک مشت پند و موعظه و حرف‌های احساساتی که می‌دانیم تاکنون گرهی از کار هیچ نتابنده‌ای نگشوده است.

راهنمای کتاب

تیرماه ۱۳۴۵

منبع: انتشارات روزبهان سال ۱۳۴۲ مجموعه مقاله‌های صمد بهرنگی

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴